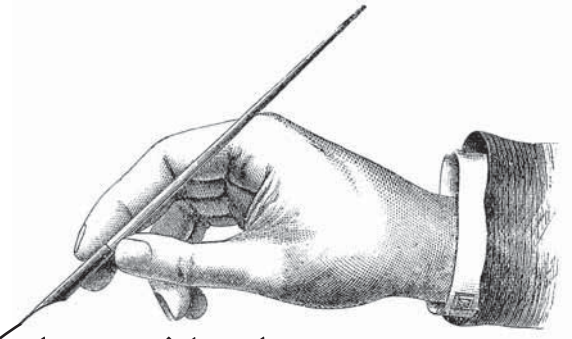

یادداشت‌های داروخانه

دکتر فریدون سیامک‌نژاد

مقدمه

صبح کـه از خانـه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شـویم، با افراد زیادی برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شـویم که هر کدامش می‌تواند برای انسـان خاطره‌انگیز باشـد. از مواجه احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسـانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی سـوار وسـیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکسـی می‌شویم تا زمانی‌که آن را ترک می‌کنیم، کسانی را می‌بینیـم و حرف‌هایـی می‌شـنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌ای برایمان باشـد. یا خاطـره‌ای را از زمان‌های دور برایمان زنده کنند. به محل کار هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌کنیم، بستگی به نوع کاری که داریم. همه‌اش می‌تواند تداعی‌کننده مسأله‌ای یا احیاناً خاطره‌ای باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انسـان‌ها، و مردمی که برای کارشـان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشـته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رسـیم به این‌که داروخانه از جمله مکان‌هایی اسـت که کارکردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن، و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد.

بنابراین، تصمیم گرفتم تا مسایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «یادداشت‌های داروخانه» قلمی کنم. بنابراین مطالبی را که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مسایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

یادداشت ۱

اگرچه کار کردن در داروخانه و تماس با بیماران و مراجعه‌کنندگان مختلف باعث می‌شود تا با فرهنگ آن‌ها آشنا شـویم، ولی علی‌رغم تمام این مسایل و آشنایی‌ها، باز هم مواردی پیش می‌آید که برای آدم تازگی دارد. شـاید علت مسأله این باشد که به دلیل سـختی نام بعضی از داروهای ژنریک، و به خاطر سپردن آن برای بیماران (البته بعضی از آن‌ها) ترجیـح می‌دهند نامی را در واقع برای خودشـان نشـان کنند تا یادشان نرود که چی به چی هست! از این صغری کبری بافتن‌ها که بگذریم، پیرمردی به داروخانه مراجعه کرد و از من قرص قند شماره ۲ درخواست کرد.

با کمی مکث متوجه شـدم که قرص رپاگلیناید ۲ میلی‌گرمی می‌خواهد!

یادداشت ۲

تکنیسـین داروخانه با مسـؤول فنـی داروخانه مقـداری نسـخه را بالا و پایین کردنـد و حتی از ذره‌بین هم برای واضح‌تر شـدن نوشـته پزشـک استفاده کردند و ظاهراً افاقه نکرد. دست آخر خانم تکنیسین داروخانه نسخه را به سوی من دراز کرد و گفت:

آقای دکتر، شما این قلم نسخه را چه می‌خوانید؟

به دلیل آشنایی با نام‌های قدیمی داروها، آن قلم را قرص شارکول یا قرص ذغال فعال خواندم. بیمار صاحب نسخه هم مسأله را تایید کرد. از بیمار سؤال کردم که پزشک شما باید قدیمی باشد که تایید شد.

بـه ایشـان توضیـح دادم که ایـن دارو قبل از انقـلاب در بازار دارویی بـوده و بعد از انقلاب هم یک کارخانه داخلی آن‌را تولید کرده، ولی به دلیل عدم اسـتقبال پزشـکان و بیمـاران از ذغال فعال فعلاً در بازار نیست.

مریـض رفت و بیسـت دقیقه بعد برگشـت و ذغـال فعال خارجی را از داروخانه نزدیک ما تهیه کرده بود و بنده را انگشت به دهان گذاشته بود از سیاسـت‌های دارویی سازمان غذا و داروی وزارت بهداشت!

یادداشت ۳

بعضی‌ها اول حـرف می‌زنند، بعداً به حرفی که زده‌اند فکر می‌کنند. بعضی هم هسـتند که عکس این کار را انجام می‌دهند.

خانمی که دست بچه‌ای را در دست داشت وارد داروخانه شـد و چند قلم داروی OTC درخواسـت کرد. داروها را که دادیم و قیمت را هم گفتیم، یک اسکناس ده هزار تومانی به سویم دراز کرد. سیصد تومان باقیمانده را نداشـتیم و یک عدد دسـتمال جیبی و دو عدد چسب زخم به ایشان دادیم. ظاهراً به ایشـان برخورد و به جای آن دارویی خواسـت که بیش از سـیصد تومان می‌شد. به ایشان تذکر داده شد و در جواب با ناراحتی گفت: گرما چه کار که نمی‌کند. به ایشـان تذکر دادم که محل ما که خنک اسـت! شـما از بیرون داروخانه و از گرمای بیرون آمدید.

ظاهراً متوجه شد که فکر نکرده حرف زده و در واقع متلکش به خودش برگشته است!

یادداشت۴

معمولاً به قرص «اورژانس» مشهور شده است. مقصود هم قرص لوونورژسترول است که برای جلوگیری از بارداری به صورت قرص یک عددی (یک‌بار مصرف) و یا قرص‌های دو عددی (هر ۱۲ ساعت یک قرص) مصرف می‌شود و اورژانس بودن آن هم به این دلیل است که باید حداکثر ۷۲ ساعت بعد از نزدیکی و ترجیحاً بلافاصله بعد از مقاربت مورد استفاده قرار گیرد. البته، این دارو در داروخانه به قرص «لونژیل» که نام تجاری شرکت ایران هورمون است، نامیده می‌شود.

خانمی وارد داروخانه شد و کاغذی را به سویم دراز کرد که روی آن نوشته بود: لوونورژسترول.

در یک لحظه هر چه فکر کردم چیزی به خاطرم نیامد و مراجعه‌کننده را دست خالی راهی کردم!

یادداشت۵

دو خانم وارد داروخانه شدند و نسخه‌ای را روی پیش‌خوان گذاشتند. دو نوع داروی مسکن و ضدالتهاب و یک آمپول دپومدرول نسخه را تشکیل می داد. به بیمار تذکر دادیم که سه ماهی می‌شود که این آمپول در بازار دارویی نیست. ضمناً به آن‌ها یادآورد شدیم که نوع تولید داخل آن موجود است و تفاوتی هم ندارد.

آن‌ها تذکر دادند که پزشک تأکید کرده که حتماً خود دارو را تهیه کنند. ظاهراً داروخانه‌های زیادی را گشته بودند و آمپول دپومدرول را پیدا نکرده بودند و خسته به نظر می‌رسیدند. دست آخر هم معترض بودند که چرا دارویی که در بازار نیست پزشک نسخه می‌کند و تأکید هم دارد که حتماً خود آن را تهیه کنند.

اگرچه به آن‌ها متذکر شدیم که پزشک از بازار دارو خبر ندارد، ولی این را هم گفتیم که اگر پزشک قبل از تجویز دارو با داروساز داروخانه مشورت کند قطعاً برای مریض مشکل پیش نخواهد آمد.

یادداشت۶

خانمی که به داروخانه مراجعه کرده بود، پنجاه سال را شیرین رد کرده بود. چند قوطی قرص که مربوط به فشارخون و بیماری قند بود جلوی من گذاشت و از هر کدام یک بسته درخواست کرد. داروها را که گرفت، سراغ مسواک‌های داروخانه رفت و تقاضای یک مسواک نرم کرد. مسواک‌های نرم را تکنیسین داروخانه مقابل ایشان گذاشت و انتخاب را به عهده خود ایشان واگذار کرد.

تکنیسین داروخانه از ایشان سؤال کرد که مسواک چه رنگی باشد بهتر است؟

خانم در پاسخ اظهار داشت که رنگ مسواک مهم نیست، فقط خیلی نرم باشد. در حالی که یادآوری کردیم که مسواک خیلی نرم برای دندان و لثه‌ها مناسب نیست، با خونسردی اظهار داشت که: من مسواک را برای شستن پای پرنده می‌خواهم!

یادداشت۷

ظاهراً خیلی عجله داشت. هم به دلیل کاری که جای دیگری داشت، و هم به دلیل این‌که طبق گفته خودش ماشین را بدجایی پارک کرده بود.

یک شیشه خالی داروی ترکیبی را جلویم دراز کرد و پرسید: خانم دکتر تشریف دارند؟

گفتم: امرتان؟

اظهار داشــت که من همیشــه مراجعه می‌کنم و خانــم دکتر برایــم محلول آلومینیــوم کلراید را می‌سازند.

به ایشان گفتم که اگر این‌بار آقای دکتر برایتان بسازند اشکال دارد؟

متوجه اشــتباهش شــد و با لبخندی مســأله را تاییــد کرد. خلاصه محلــول آلومینیوم کلراید ۲۰ درصد می‌خواســت و من هم به اندازه‌ای که ماده اولیه داشــتیم برایش ســاختم و قرار شد بعداً بیاید تحویل بگیرد.

یادداشت۸

خانمــی بــرای بچــه‌اش شیرخشــک نان یک درخواست کرد. ضمناً گفت یک قوطی شیرخشک نان دو هم بدهید. برای این‌که مطمئن شود، سؤال کرد که شیرخشک نان یک را باید تا پایان ۶ ماهگی به بچه داد؟

پاسخ من مثبت بود.

این‌بار من ســؤال کردم که پس شیرخشک نان دو برای چیســت؟ ایشــان توضیح داد که بچه من شش روز دیگر شــش ماهگی‌اش تمام می‌شود و یک قوطی شیرخشک نان یک برایش کافی است و شیرخشک نان دو را هم برای بعد از شش ماهگی بچه‌ام می‌خواهم. نظم و ترتیبش منو کشت!